

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نظر مشهور در جمع محلاي به لام

مرحوم آخوند قدس سره مي فرمايند در جمع محلاي به لام ترديدی نیست که خود جمع دلالت بر استغراق و عموم ندارد؛ در مقابل، مشهور این است که جمع محلاي به لام از الفاظي است که دلالت بر استغراق و عموم دارد؛ مثل «العقود» در **أوفوا بالعقود** که مي گويند: جمع محلاي به لام است و دلالت بر عموم دارد. حال، بحث این است که این استغراق از کجا استفاده مي شود؟. مدخول لام - عقود - جمع عقد است و دلالت بر استغراق ندارد؛ لذا، خود ادبا نیز در «عقود» ادعا نمي کنند که دلالت بر استغراق دارد. پس، معلوم مي شود خود مدخول لام في نفسه، دلالت بر استغراق ندارد. مشهور براي این که در اینجا افاده استغراق کنند، از همان بيان بحث گذشته وارد مي شوند که لام براي تعريف و تعيين وضع شده و موضوع له اولي لام اشاره به تعيين است. آنگاه وقتي لام بر سر جمع درمي آید، جمع داراي مراتبي است که یک مرتبه آن اقل الجمع است که سه تا مي باشد و همينطور بالا مي رود و بر هر مرتبه اي جمع صدق مي کند؛ مي گويند چون در میان مراتب جمع، هيچ مرتبه اي غير از استغراق متعين نیست - استغراق يعني همه - بنا براین، به حسب واقع این تعین دارد. لذا، مشهور از این راه مي گويند جمع محلاي به لام افاده استغراق دارد.

اشکال مرحوم آخوند به مشهور

مرحوم آخوند به مشهور اشکال کرده و مي فرمايند: شما که مي گوييد استغراق تعين دارد، ما مي گوئيم اقل جمع نیز تعين دارد؛ دلالت جمع بر اقل روشن است که عبارت است از سه تا؛ پس، اگر شما دنبال تعين هستيد، فقط استغراق تعين ندارد، بلکه اقل جمع نیز تعين دارد.

مناقشه در اشکال مرحوم آخوند

این جواب مرحوم آخوند محل مناقشه و اشکال است؛ به این صورت که مراد مشهور در اینجا از تعين، تعيين به حسب دلالت نمي باشد؛ بلکه آن چه را که مشهور مي گويند تعين به حسب واقع است. شما که مي گوييد «العقود» جمع محلاي به لام است و اقلش سه تا است، این سه تا به حسب دلالت روشن است و ابهامي ندارد؛ اما آیا به حسب خارج تعين دارد؟ در خارج سه تا

مصادیق زیادی دارد، نکاح، بیع و مضاربه را سه عقد می‌گویند؛ سه عقد دیگر را هم می‌گویند سه‌تا، همین‌طور سه تایی سوم و سه تایی چهارم را می‌گویند سه‌تا؛ هنگامی که مولا می‌گوید **أوفوا بالعقود**، اگر آن را بر اقل مراتب حمل کنیم، این اقل مراتب مصادیق متعدد دارد، کدام یک از آنها منظور است؟

پس، باز به حسب خارج و واقع تعین ندارد و آن چه را که مشهور می‌گویند، برای اشاره به تعین است. بنابراین، اشکال مرحوم آخوند به مشهور اشکال واردی نیست و همان طور که در بحث دیروز بیان شد، «لام» مفید یک معنای حرفی و یک نسبت است؛ یک تعیین است، منتهی تعیین نه به معنای اسمی و مستقل بلکه به معنای حرفی است. بین موردی که «لام» بر سر مفرد درمی‌آید و جایی که بر سر جمع درمی‌آید، از نظر موضوع له یکی است و ما دو نوع وضع نداریم؛ هیچ ادیبی نیز نیامده بگوید «لام» وقتی بر سر مفرد درمی‌آید، یک معنا دارد و هنگامی که بر سر جمع درمی‌آید، معنای دیگری به نام کلّ دارد. لذا، این بیان مشهور به نظر ما بیان تامی است.

یعنی وقتی متکلم می‌گوید **أوفوا بالعقود** با صرف‌نظر از مسأله تبادر و با صرف‌نظر از این که آن چه ارتکاز بین اهل لسان است، همه عقود است، اگر بخواهیم مرتبه متعین روشنی را در نظر بگیریم، غیر از مرتبه استغراق مرتبه دیگری نداریم؛ از این جهت، می‌گوییم لام موضوعه للإشارة الي التعيين وحيث لاتعيين إلّا في مرتبة الاستغراق فيفيد اللام الاستغراق اذا دخل علي العموم . مرحوم امام رضوان الله تعالی علیه و مرحوم آقای خوئی قدس سره نیز در اصول، همین نظریه مشهور را تقویت کرده‌اند.

بحث لفظ نکره

آخرین لفظی که مرحوم آخوند بیان می‌کنند، نکره است. از عبارت مرحوم آخوند استفاده می‌شود که برای نکره دو معنا وجود دارد. ایشان اول دو مثال می‌زنند؛ مثل: **جاء رجل من أقصى المدينة «رجل»** در اینجا نکره است و دلالت بر یک واقع و فرد معین خارجی دارد که عند المتکلم معین و عند المخاطب مجهول است؛ مثال دوم عبارت است از: **جئني برجلٍ**، مولا به عبدش می‌گوید رجلی را بیاورد؛ مرحوم آخوند می‌فرماید: در اینجا کلمه «رجل» در طبیعت مأخوذه به قید وحدت استعمال شده است؛ مراد حصّه و فردی از رجل است. لذا، از عبارت مرحوم آخوند استفاده می‌شود که نکره چون دو نوع استعمال دارد، می‌توانیم بگوییم در دو معنا استعمال می‌شود. البته اینجا آن بحث معروف بین مشهور و سید مرتضی را نمی‌خواهیم مطرح کنیم تا اشکال به مرحوم آخوند وارد شود؛ مبنی بر آن که استعمال هم شده باشد، استعمال علامت حقیقت نیست؛ اما توجهی به این مطلب ندارند.

بیان مرحوم صاحب فصول: مرحوم صاحب فصول علیه الرحمه می‌گوید موضوع له نکره فرد مردّد است؛ یعنی موضوع له نکره ماهیت، طبیعت و معنای کلی نیست. در اسم جنس گفتیم موضوع لهش طبیعت است، اما در نکره طبیعت نیست و بلکه فرد است؛ منتهی می‌فرماید: این فرد، فرد مردّد است. **اشکال بیان مرحوم صاحب فصول:** این نظریه صاحب فصول مردود است؛ برای این که از نظر فلسفی، اصلاً فرد مردّد معقول نیست؛ فردیت مساوق با وجود است و وجود مساوق با تعین است. اگر چیزی را گفتند فرد است، یعنی موجود و معین است و دیگر، مردّد معنا ندارد. به عبارت دیگر، بین این دو کلمه تناقض است؛ اگر گفتند مضاف و مضاف الیهی را بگویند که بینش تناقض است، همین فرد مردّد است.

این مسأله مسلم است که ما فرد مردّد نداریم و اصلاً معقول نیست؛ از مباحث فلسفی که بالاخره در اصول حتماً جایگاه دارد و مورد نیاز هم می‌باشد، در بحث واجب تخییری و تعیینی، در بحث واجب عینی و کفائی، بحث فرد مردّد مطرح است و همین‌طور در چند جای دیگر اصول، این بحث مطرح است. لذا، این نظریه صاحب فصول، نظریه درستی نیست. **بیان مرحوم میرزای قمی:** ایشان در «قوانین» فرموده است: نکره برای طبیعت مقیّده به وحدت وضع شده، اما مفهوم وحدت را اراده کرده است.

«رجل» وضع شده برای طبیعت رجولیت اما مقید به مفهوم وحدت.

اشکال بیان مرحوم میرزای قمی: این فرمایش هم فرمایش درستی نیست؛ برای این که شکی نداریم در این که رجل دلالت بر یک مصداقی که به حسب واقع معین است، دارد. حال، ما بیابیم یک مفهوم کلی را مقید به یک مفهوم کلی دیگر کنیم، درست نیست. فرمایش آخوند که هم دو تا موضوع له درست کنیم، درست نمی‌باشد و بر خلاف تبادر و ارتکاز است؛ نکره دو موضوع له ندارد. پس، چه باید گفت؟

بیان و نظر صحیح

مطلبی که در کلمات اکثر علما و بزرگان مانند مرحوم امام و مرحوم آقای بروجردی و مرحوم آقای خوئی وجود دارد؛ می‌فرمایند: نکره برای همان طبیعت وضع شده است، منتهی به قید وحدت؛ و از وحدت، مراد مفهوم وحدت نیست که یک معنای کلی پیدا کند؛ بلکه مراد، وحدت مصداقی است که به عالم خارج مربوط است؛ هم در جاء رجل این چنین است و هم در جئنی برجل؛ لکن می‌فرمایند: همه اینها از باب تعدد دالّ و مدلول است؛ یعنی یک لفظ رجل داریم که اگر تنوین بگیرد، «رجل»، تعدد دالّ و مدلول است و تا زمانی که تنوین پیدا نکرده است، حکم اسم جنس را دارد. نظریه اصولیین الآن این است که بین نکره و اسم جنس فرقی وجود ندارد؛ الا از باب این که در نکره از راه تعدد دالّ و مدلول به این معنا پی می‌بریم. این بحث تمام شد، فقط یک ذیلی می‌ماند که از میان این الفاظ کدام مطلق است و کدام مطلق نیست؟. إن شاء الله شنبه عرض می‌کنیم.

بحث اخلاقی: تفاوت نیت آخری با نیت دنیوی

روایتی از وجود مبارک پیامبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه نقل شده است مبني بر آن که من أصبح و أمسي و الآخرة أكبر همه کسی که صبح و شام کند و آخرت بزرگترین همّ او باشد، جعل الله الغناء في قلبه خداوند غناء را در قلب او قرار می‌دهد؛ و جمع له امره امور او را منظم نموده و از تشتت و از اضطراب خارج می‌کند؛ ولم يخرج من الدنيا حتي يستكمل رزقه از دنیا خارج نمی‌شود مگر این که رزقش کامل شود. در ادامه حضرت عکس مطلب را نیز بیان می‌کند که: ومن أصبح وأمسي والدنيا أكبر همه جعل الله الفقر بين عينيه وشتت عليه امره ولم ينل من الدنيا الا ما قسم له.

منظور از «أصبح وأمسي» این نیست که یک مرتبه صبح کند و یک مرتبه عصر؛ بلکه کنایه است؛ یعنی تمام شب و روز را بدین منوال بگذرانند. اگر کسی در تمام وقت خودش، بالاترین همّ خودش را آخرت قرار دهد، «أكبر همه الآخرة»، نه فقط برای این است که بگوید من اهل بهشتم یا نه؟ این یک مرتبه‌اش است که خوب همین مرتبه هم انصافاً مرتبه مشکلی است. نمازی که می‌خوانم آیا در قیامت به عنوان نوری می‌شود که «يسعي بين أيديهم» جلوی پایش را روشن کند؟؛ درسی که می‌گویم آیا برای من در قیامت نور می‌شود؟؛ ما که قرآن می‌خوانیم و تدبّر در قرآن می‌کنیم، این است که عمل انسان اگر طوری باشد که روز قیامت به مانند نور يسعي بين أيديهم باشد، او را منتهی به جنت و بهشت می‌کند، اما اگر در عمل انسان خلوص و قربة إلی الله نباشد و یا خدای نکرده برای مقاصد دیگر باشد، در قیامت نوری نخواهد داشت و برای انسان کار مشکل می‌شود.

هنگامی که انسان امام جماعت واقع می‌شود که بسیار هم کار مشکلی است، آیا فقط به فکر این بوده که چه مقدار به سمت خدا می‌رود یا آن که به فکر این است که تعداد کسانی که به او اقتدا کرده‌اند، چند نفرند؟ جمعیتی پشت سرش در مورد نماز او چه می‌گویند؟. والآخرة أكبر همه یعنی در همه امور، وقتی انسان نماز می‌خواند، همیشه به فکر این باشد که واقعاً با این نماز چه

مقدار ملکوت را فتح می کند؟. انسان واقعاً غبطه می خورد به حال بزرگان که نمازشان واقعاً یک حقیقتی داشت؛ بزرگان ما برای نماز ارزش و اهمیت زیادی قائل بودند؛ از وجود مبارک پیامبر و ائمه طاهرين(ع) گرفته تا علمای بزرگ ما، تعقیبات قبل از نماز و بعد از نماز، همه برای این بوده که نمازی که می خواهند به عالم بالا بفرستند، واقعاً خیلی صعود کند.

در تعقیب نماز عصر یک دعایی که وجود دارد این است: **اللهم إني أعوذ بك من نفسٍ لاتشبه ومن قلبٍ لا يخشع ومن علمٍ لا ينفع** بعد می گوید **ومن صلاةٍ لا ترفع**، منظور از «والآخرة أكبر همه» همین است که نماز او تا چه حدی بالا می رود و نور آن به چه میزانی است؟. یکی از اسرار نورهای ظاهری این است که انسان می تواند بفهمد تا چه اندازه ای را برایش روشن می کند؛ آیا یک نوری است که پنج سانتیمتر را روشن می کند یا نوری است که پنجاه متر و بیشتر را روشن می کند؟

نماز انسان هم همین طور است که اگر واقعاً در آن شرائط کامل رعایت شود، برای نورش نمی توان حدی را مشخص کرد. برای این که به این مرتبه برسیم، باید بدانیم همه امور - بالاخره کم و زیادش، خوب و بدش، سلامتی و مریضی اش - بالاخره تمام می شود؛ عمر به حدی زود می گذرد که انسان نمی فهمد چه موقع سال تمام می شود. کلاس اول ابتدائی که بودیم، معلمی داشتیم - خدا رحمتش کند - که در آن موقع به ما می گفت: عمر کمتر از یک چشم بهم زدن است و واقعاً همین طور است. انسان باید بداند که در این مدتی که در دنیا زندگی می کند، چقدر زاد و توشه برای خودش فراهم کرده است؟، ما می خواهیم یک آخرت ابدی داشته باشیم، اگر امروز به شما بگویند که از یک منزل بسیار بزرگ و زیبا، فقط یک اتاق خیلی محقر سهم شماست و باید تا ابد در اینجا بمانید، چه می کنید؟

منزلی که انسان وقتی به آن نگاه می کند، اصلاً انتها ندارد؛ چه مقدار حسرت می خورید؟. آخرت دارای درجات بسیار وسیعی است و خدا هم به ما فرموده است که من راه را برای شما قرار داده ام و می توانید به درجات خیلی بالا برسید؛ حشر با اولیای خدا و پیامبر و ائمه و... اینها مراتبی است که تا انسان به آن دنیا نرود، نمی فهمد که چه چیزی وجود دارد و انسان تا چه اندازه ای می توانست بهره ببرد، اما همه فرصت ها را از دست داده است و افسوس می خورد؛ اما آنجا نمی شود کاری کرد. این خیلی مهم است و هر مقدار که این احادیث را بخوانیم کم است. گاه انسان می گوید این روایت یک حدیث روشنی است، نه این طور نیست و در این احادیث مطالب زیادی وجود دارد که انسان باید در آنها دقت کند؛ تا دنبال حدیث. والسلام.